

جمهوری سکوت

ژان پل سارتر



ترجمه‌ی : خ. ارژنگ



رزمندگان مقاومت فرانسه در برابر ارتش نازی

ما هرگز آزادتر از دوران تحت اشغال آلمان نبوده‌ایم.

بنیاد فلسفی این نوشته‌ی موجز سارتر - ورای تاریخت تحسین برانگیز نگارش آن - تنها در فاصله‌ی دو هفته پس از آزادی پاریس از اشغالگران - می‌تواند یاری‌رسان درکی متفاوت و شاید عمیق‌تر از یک دوره‌ی تاریخ ایران معاصر هم باشد. به گمان می‌توان تبیین جنبش «به چرا مرگ خود آگاهان» آن سال‌ها را در پرتو این اثر، ورای روایت حماسی - شاعرانه‌ی آن همچون گفتمانی فلسفی دریافت: فرار رفتن / از صرف محصول تاریخ بودن، به آزادی تاریخ‌ساز شدن. آنچنان که شدند. (م.)

جمهوری سکوت

ژان پل سارتر - نهم سپتامبر ۱۹۴۴

ما هرگز آزادتر از دوران تحت اشغال آلمان نبوده‌ایم. ما همه‌ی حقوق خود و مقدم بر همه حق آزادی بیان را از دست دادیم. هر روز به ما اهانت می‌شد و ما در سکوت تحمل می‌کردیم. ما را به این یا آن بهانه، به عنوان کارگر، یهودی یا زندانی سیاسی گروه‌گروه به تبعید فرستادند. ما همه جا، بر دیوارها، روزنامه‌ها و پرده‌های سینما با تصویر کریه‌ی از خود، آنچنان که ستمگران می‌خواستند به ما نشان دهند، مواجه بودیم، و به دلیل همه‌ی این‌ها ما آزاد بودیم. از آن‌جا که زهر نازیسم حتی در اندیشه‌های ما نیز رخنه کرد، هر فکر صحیح یک پیروزی بود. از آن‌جا که دستگاه قدرتمند پلیس می‌کوشید ما را به سکوت وادارد، هر کلام ما هم‌ارز اعلام اصول اخلاقی ما گردید. از آن‌جا که هر آن ممکن بود در تور پلیس بیفتیم، هر حرکت کوچک ما همسنگ تعهدی رسمی شد. رویدادها که عمدتاً فجیع بودند، سرانجام یک زندگی فارغ از ظاهرسازی و شرم دروغین را ممکن ساخت. زندگی‌ای از هم‌پاشیده و طاقت‌فرسا که می‌توان آن را شرایط انسان بودن خواند. تبعید، حبس و به‌ویژه مرگ - که همه‌ی ما در دوران سرخوشی از مواجهه با آن می‌گریزیم - موضوع دل‌مشغولی مدام ما شدند. ما فراگرفتیم که تبعید، حبس و مرگ، نه رویدادهایی محتوم بودند و نه خطراتی مداوم و خارجی،

جمهوری سکوت

بلکه آنها را می‌بایست همچون نصیب خود از زندگی، سرنوشت خود، سرچشمه‌ی عمیق واقعیت‌مان به‌منزله‌ی انسان دریابیم. ما هر لحظه را به کامل‌ترین معنای این عبارت رایج زیستیم که «انسان فانی است» و هر انتخابی که هر یک از ما برای زندگی و بودوباش خود کرد، انتخابی اصیل بود، از آن‌رو که خود را رودررو با مرگ ابراز می‌کرد. از آن‌رو می‌توانستی گفت: «مرگ بهتر است تا ...»

و من در اینجا از زبده‌ها مان که اعضای رسمی نهضت مقاومت بودند، صحبت نمی‌کنم بلکه سخن از همه‌ی فرانسویانی است که در چهار سال و هر ساعت شب و روز گفتند: نه. این خشونت دشمن بود که با واداشتن ما به طرح پرسش‌هایی از خود که در روزگار صلح هرگز به آنها نیندیشیده بودیم، ما را به سوی غایت‌ها راند. همه‌ی کسانی از ما - و کدام فرانسوی است که این‌گاه و آن‌گاه در چنین موقعیتی نبوده باشد - که اطلاعی از نهضت مقاومت داشتند با دل‌نگرانی از خود می‌پرسیدند که «اگر شکنجه‌ام کنند، تاب می‌آورم؟»

بدین‌سان مسئله‌ی خود آزادی مطرح شد و ما به آستانه‌ی ژرف‌ترین شناختی که انسان می‌تواند از خود داشته باشد، رسیدیم. چرا که راز انسان نه عقده‌ی ادیپ یا عقده‌ی خودکم‌بینی او بلکه مرزهای آزادی خود او و توانش در ایستادن در برابر شکنجه و مرگ است. شرایط مبارزه برای آنانی که درگیر فعالیت‌های مخفی بودند، تجربه‌ی جدیدی به همراه آورد: اینان مانند سربازان در روشنایی روز نمی‌جنگیدند، اینان تحت هر شرایطی تنها بودند. تنها به تور می‌افتادند، تنها دستگیر می‌شدند. آنها در این تک‌افتادگی و بی‌کسی بود که شکنجه را تاب آوردند. تنها و عریان در برابر جلادانی با صورت‌های تیغ‌انداخته، سیر و خوش‌پوش که بدن‌های رنجور اینان را به سخره می‌گرفتند و وجدان آسوده‌ی آنها و احساس بی‌کرائگی قدرت مشترک‌شان نشان برحق بودن‌شان بود. تک‌وتنها، بدون دستی برای یاری، بدون سخنی برای پشت‌گرمی. با این همه در عمق این تنهایی، این آنانی دیگر بودند که اینان حفظ‌شان می‌کردند، همه‌ی دیگران، همه‌ی رفقای نهضت مقاومت را.

مسئولیت کامل در تنهایی کامل - آیا این خود تعریف آزادی ما نیست؟ این کنده‌شدن از همه چیز، این تنهایی، این مخاطره‌ی عظیم، برای همه یکسان بود، برای

فرماندهان و افراد تحت امرشان، از پیک‌هایی گرفته که از محتوای پیام‌ها بی‌اطلاع بودند تا همه‌ی آنانی که کل نهضت مقاومت را رهبری می‌کردند، مجازات یکسان بود: زندان، تبعید و مرگ. هیچ ارتشی در جهان وجود ندارد که در آن خطرپذیری برای سرباز ساده و فرماندهی کل قوا این چنین یکسان باشد. به این دلیل نهضت مقاومت یک دموکراسی راستین بود: برای سرباز، برای فرمانده، همان خطر، همان تک‌وتنهایی، همان مسئولیت کامل، همان آزادی مطلق در چهارچوب انضباط. چنین بود که در تاریکی و در خون، یک جمهوری برپا شد، نیرومندترین جمهوری‌ها، که در آن هر شهروندش می‌دانست که مدیون همه‌ی دیگران است و نیز این‌که او فقط می‌تواند به خود متکی باشد. هر شهروند این جمهوری در انزوای مطلق خود از عهده‌ی مسئولیتش و نقش تاریخی خویش برآمد. در قیام علیه ستمگران، هر شهروندی آزادانه و به‌گونه‌ای برگشت‌ناپذیر پذیرفت که خودش باشد و با انتخاب آزادی خویش، آزادی همگان را برگزید. این جمهوری، بدون نهاد اداری، بی پلیس و بی هیچ ارتشی، چیزی بود که هر فرانسوی می‌بایست در رودرویی با نازیسم تسخیر و تثبیت‌اش می‌کرد. هیچ‌کس در این وظیفه شکست نخورد و ما اینک در آستانه‌ی جمهوری دیگری هستیم. باشد که بنای این جمهوری در روشن روز، نگهدار فضیلت‌های بی‌پیرایه‌ی آن جمهوری دیگر، جمهوری سکوت و شب باشد.